

متن پیاده سازی شده جلسه هشتاد و سوم خارج فقه القضا 25 اسفند 1399

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه بحث وکالت و تولیت برای امر قضا / بیان آقای حائری در مسأله و نقد آن

سؤال: اگر ما در بحث این که کجا وکالت می شود، چه امری وکالت پذیر است و چه امری نیست، ساده بودن و ساده نبودن را معیار قرار ندهیم، بلکه بگوییم اگر وکالت در موضوعات باشد مثلا این خانه را برای من بفروش و ... اشکالی ندارد و صحیح است اما اگر وکالت در تکالیف باشد مثل وکالت برای نماز خواندن، وکالت برای قضاوت و ... بگوییم در این صورت اگر به گونه ای است که استناد انجام تکلیف به موکل صادق است در این جا وکالت درست است اما اگر استناد انجام کار به موکل درست نیست (چون تکالیف را باید موکل انجام دهد) وکالت درست نیست. و در باب قضا چون استناد داده نمی شود درست نیست. آیا این حرف صحیح است؟

این مطلب نمی تواند تمام باشد و نقض دارد مثلا در واجبات کفایی بر انسان واجب است و تکلیف هم هست در عین حال دیگران انجام می دهند و از انسان ساقط می شود؛ حتی می تواند وکیل مشخص کند، در باب عبادات هم برخی گفته اند که می تواند وکیل بگیرد برای انجام مستحبات. یعنی ملاک تکلیف بودن و تکلیف نبودن نیست. علاوه بر این که در موضوعات هم خیلی واجب داریم. علاوه بر این که معیار هم مشخص نیست و سؤال پرسیده می شود که چرا استناد نیست؟ و باز باید برگردیم به این که بساطت هست یا غیر بساطت البته این بحث ادامه دارد و در آینده بیشتر روشن خواهد شد.

سؤال: آیا آقای حائری در این بحث دیروزشان که وکالت معنا ندارد از طریق تحلیل نهاد وارد شده اند؟

ما یک بحثی داشتیم که برخی اوقات يك فقيه وقتي مي خواهد به قرآن استدلال کند مثلا می گوید در شرکت این معتبر است به دلیل این آیه از قرآن، گاهی به يك حدیث تمسک می کند اما گاهی پشتوانه ي استدلالش نه قرآن است و نه حدیث مثلا می گوید در شرکت، شرکت اعمال باطل است، شرکت ابدان، شرکت منافع باطل است چون در شرکت امتزاج شرط است و در این شرکت ها امتزاج نیست؛ این استدلال نه از طریق قرآن است و نه از طریق روایت و ما اسمش را گذاشتیم استدلال از طریق تحلیل نهاد یعنی فقیه می آید شرکت که نهاد محل بحث است را تحلیل می کند و می گوید من با تحلیل شرکتی که در خارج واقع می شود متوجه می شوم در شرکت امتزاج وجود دارد نتیجه می گیرم هر کجا امتزاج نیست پس شرکت نیست. یعنی می شود يك قیاس استثنایی: الامتزاج في الشركة معتبر لكن الامتزاج غير متصور در شرکت منافع پس شرکت واقعی صحیح در شرکت منافع نیست. این را می گوییم تحلیل نهاد. حال آیا آقای حائری هم همین کار را می کند به این صورت که ایشان قضا را تحلیل می کند که از این تحلیل به دست بیاورد که وکالت قبول نمی کند.

این مطلب را باید از خود ایشان پرسید ولی عبارت ایشان با تحلیل نهاد می سازد لذا نباید از ایشان مطالبه قرآن و روایت کرد مگر این که در تحلیل نهاد قضا به این مطلب نرسد.

سؤال: دیروز گفتیم وکالت فقط در انشائات نیست و مثالی که زدیم مثال به وکالت در پرونده ها بود، یکی از آقایان گفته اند آیا وکالت در پرونده ها واقعا وکالت است یا ما مسامحه می گوییم وکالت؟ وکلای دادگستری ماهیت کارشان با طرف پرونده (اگر

شخص باشد) آیا این ها ماهیت کارشان وکالت است یا اجاره یا جعاله است؟

پاسخ: امثال مثل وکالت در دعاوی ماهیت مرکب دارند مثل قرارداد پیمانکاری، پیمان کار وقتی قرار داد می بندد با کارفرما مثلا می گوید من این آپارتمان را برای شما می سازم در شش طبقه، قرار داد می بندند و پیمان کار مشغول به کار می شود و کارفرما هم پول می دهد، در این جا بخشی از کار پیمان کار وکالت از طرف صاحب کار است برای خرید آهن و ...، يك بخشی از کارهایش ممکن است وکالت نباشد مثل این که بیايد کار کند، يك بخشی از کارهایش ماهیت جعاله دارد مثل این که کارگرانی را می گیرد و پولی را برمی دارد به عنوان درصدي از کارش، خلاصه يك پیمان کار ماهیت کارش ماهیت مرکبه است و به نظر ما ماهیت کار وکیل هم يك ماهیت مرکبه است، از این که طرف پول می گیرد و اجیر می شود که این پرونده را دنبال کند می شود اجاره اما از طرف موکل دادگاه می رود حتي ممکن است از طرف او امضا کند، اگر لازم باشد خرید و فروش انجام می دهد و ... پس می شود ماهیت مرکبه.

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه نقد

ما از آقای حائري دفاع کردیم، حتي این که فرمود وکالت باید در عقود باشد و قضا عقد نیست ما اول اشکال گرفتیم و بعد با فتأمل اشکال را پس گرفتیم اما نکته ای که هست این است که آقای حائري از همین عدم انتساب به موکل در قضا خواست نتیجه بگیرد که وکالت در قضا باطل است ما دو نکته داریم:

نکته ي اول: يك مرتبه قضاوت يك قضاوت پیچیده ای است، طولانی است بعد يك آقای شاکردش را وکیل می کند که این پرونده را رسیدگی کند و این شاکرد خیلی تلاش می کند، مطالعه می کند، فتوای موکل را پیدا می کند و ... تا بالاخره پرونده را رسیدگی می کند، در این صورت انصافا حرف آقای حائري را در این فرض بپذیریم که این رأی به وکیل منسوب است نه به موکل اما این فرمایش اخص از مدعا است، مدعا این است که کل باب وکالت را در قضا ببندید، اما دلیل این را ثابت نمی کند بلکه فقط در پرونده های پیچیده و سخت درست است و لذا اگر يك قاضي پرونده های پیچیده و سخت را خودش رسیدگی کند، پرونده های آسان را به شاکردش بدهد و او را در کنار خودش قرار دهد و نظراتش را هم به او بدهد، پرونده ای به دست این شاکرد برسد که زنی قرار بوده عقد موقت آقای بشود ولي عجل را فراموش کرده اند بیان کنند، حال برخي فقها می گویند انقلب دائما، برخي می گویند عقد باطل است چون ذکر عجل در عقد موقت لازم است، شاکرد رساله ي موکل را نگاه می کند و می بیند نوشته است انقلب دائما، ایشان هم حکم می کند، این پرونده که پیچیده نیست، آیا این قضاوت (نه انشاء آن) را به موکل نسبت نمی دهند؟ در این جا دیگر نیاز به اعمال رأی توسط وکیل نیست و پیچیدگی ای ندارد و به موکل نسبت داده می شود. خلاصه عبارت آقای حائري اخص از مدعا است.

نکته ي دوم: این که در وکالت می گویند باید کار وکیل به موکل نسبت داده شود، و لذا گاهی می گویند وکیل آله الموکل است و باید فعل حقیقتا منسوب به او باشد و الا ولایت است، آیا نمی شود همین را زیر سؤال برد و گفت این يك وصف غالبی است در وکالت نه يك وصف دائمی؟ کدام دلیل این را ثابت می کند؟ اگر بگویید به غیر از علما در دنیا هم همینطور است که فعل وکیل را به موکل نسبت می دهند؟ می گوئیم غالبا (خیلی از اوقات) اینطور است که فعل وکیل منسوب به موکل است مثلا اگر موکل به وکیلش گفت این خانه فلان مشتری را دارد، به او بفروش، از طرف من امضا کن، پول را بگیر و بیا، وکیل هم به بنگاه معاملاتی می رود و کارها را انجام می دهد در این جا حقیقتا فعل وکیل منسوب به موکل است اما برخي اوقات اصل فعل منسوب به موکل است اما جزئیات منسوب نیست مثلا اگر يك خانمی به يك آقای گفت تو وکیل من هستی که برای من يك شوهری با این خصوصیات پیدا کنی، وکیل هم قبول کرد و آقای با آن اوصاف پیدا کرد و خانم را به عقد او درآورد، در این جا همه می گویند وکالت است و کار وکیل هم درست است اما آیا می توانیم کار وکیل را به موکل نسبت بدهیم؟ بله می توانیم بگوییم خانم ازدواج کرد (با این که صیغه را نخوانده) و می توانیم بگوییم فلان خانم با فلان آقا ازدواج کرد اما تطبیق و انتخاب را به وکیل نسبت می دهند نه به خانم، به عبارت دیگر ازدواج کرد را به خانم نسبت می دهند اما این فرد را برای خودش انتخاب کرد را به او نسبت نمی دهند ولو اوصافی را بیان کرده است اما تطبیق کار وکیل است. یعنی وکیل يك ازدواج داده است موکل خودش را و کار دوم تطبیق بوده است که این تطبیق کار وکیل بوده و کار موکل نبوده است البته ممکن است گفته شود مراد از انتساب کار وکیل به موکل انتساب در خود عنوان است نه در جزئیات، اگر اینطور باشد ممکن است کسی بگوید در این جا هم در انشاء و

أصدار وکیل انجام نداده است و الا در اصل قضاوت که در این جا موکل قضاوت کرد صادق است.

الحمد لله رب العالمین